

زندگینامه قاضی محمد

بسم الله الرحمن الرحيم

در سال 1289 ه.ش از خانواده ی مشهور و خوشنام قاضی در شهرستان



سابلاغ (مهاباد کنونی) فرزندی زاده شد که محمد نام گرفت . محمد بعدها یکی از مشهورترین و محبوبترین چهره های تاریخ معاصر کردستان شد . همه ی قبیله ی او عالمان دین بودند ؛ که از سالها پیش کار داوری و دادگستری بین مردم را بر عهده داشتند و به همین مناسبت لفظ « قاضی »

شهرت خانوادگیشان شده بود

در سال 1209 ه.ش نیای بزرگ محمد ، احمد قاضی مشهور به شیخ المشایخ ، رهبران طوایف و قبیله های مختلف منطقه را در محلی نزدیک شهر دیواندره جمع کرد و از آنها خواست که دست در دست هم نهاده ، نیرویی شوند و در برابر بیگانگان و بویژه متجاوزان انگلیسی بپای خیزند . همچنین در راه برقراری نظم و امنیت دیارشان و پاسداری از حقوق و حیثیت مردم بکوشند . در سال 1295 ه.ش قاضی فتاح پسر شیخ المشایخ ، در دفاع از شهر مهاباد رد مقابل هجوم روسها و ترکهای عثمانی نقش مهمی داشت و عاقبت هم جان بر سر آن نهاد و در همان سال به

شهادت رسید

پدر محمد مشهور به قاضی علی نیز از مردان معتبر و اهل علم روزگار خود بود که به سال 1313 ه.ش وفات یافت ؛ و بالاخره عموی محمد یعنی سیف القذات ، دانشمندی فرزانه و شاعری توانا و مردی با همت بود که در سال 1299 ه.ش سازمانی مخفی به نام « نهضت محمد » تشکیل داد که با نهضت شیخ محمد خیابانی (ولادت 1297 ، شهادت 1388 ه.ق) در آذربایجان همکاری داشت . وی عاقبت به سال 1323 ه.ش در گذشت

خانواده ی قاضی در ناحیه ی بوکان مالک چند روستا بودند که از عواید آنها گذران زندگی می کردند و در ازای ضاوت بین مردم و حل و فصل اختلافات بین ایشان ، چیزی نمی خواستند و چشم به اجر

اخروی کارشان داشتند

محمد تحت تربیت و مراقبت پدرش بزرگ شد و به مکتبخانه رفت و اندک اندک علوم اسلامی را فرا گرفت و چون به سن رشد رسید ، همگی او را به واسطه ی فضیلت های علمی و اخلاقیش می شناختند و دوست می داشتند ، جالب است بدانیم ، پیش از آنکه پدرش به وی اجازه ی قضاوت بدهد ، ریاست اداره ی معارف و اوقاف مهاباد راعهده دار بود

محمد زمانی که رسماً قاضی شد و به امور مردم و حل اختلاف ایشان پرداخت ، به خوبی دقت نظر ، حسن تدبیر و ذکاوت خود را نشان داد و بدین ترتیب هرچه می گذشت ، نفوذ معنوی و محبوبیتش

فزونی می یافت

منزل قاضی محمد پناهگاه کسانی بود که گرفتاری یا مشکلی داشتند و همواره در خانه اش به روی مسافران و مستمندان باز بود . وی در کار قضاوت بصیرت خاصی داشت ؛ با این وصف تا جوانب قضیه ای را موشکافانه بررسی نمی کرد ، رأی نمی داد . و چون نظر خود را اعلام می داشت ، بر اجرای آن پا فشاری می نمود . قاضی علاوه بر اطلاعات و علوم دینی ، در مسائل اجتماعی و اقتصادی و حتی سیاسی نیز مردی آگاه بود و اظهار نظرهایش همواره نشان از علم و آگاهی و

دقت وی داشت

اوایل دهه ی سوم عمر قاضی محمد بود که آتش جنگ جهانی دوم شعله ور شد و کم کم دامنه ی آن تا خاورمیانه گسترش یافت . در نیمه های سال 1320 ه.ش ، ایران از شمال و جنوب به اشغال قوای روس و انگلیس درآمد . در این اوضاع و احوال ، بخش قابل توجهی از شمال کردستان به اشغال قوای روسی درآمد و عملاً از کنترل و اختیار ارتش ایران خارج گشت . مردم شهرهای کردستان ، خصوصاً آنهایی که سن و سالی داشتند ، به خوبی خاطرات تلخ حضور روسها در جنگ جهانی اول و نیز ایامی را که عشایر و ایلات اطراف ، با سوء استفاده از ضعف و فتور دولت ، به شهرها هجوم می آوردند و دست به غارت و چپاول اموالشان می زدند ، به یاد داشتند . و در این

میان قاضی محمد به دلیل درایت و نفوذش ، بیشتر از هر کس دیگری احساس خطر و مسئولیت می کرد . از طرف دیگر در این زمان احساسات ناسیونالیستی مردم و بویژه جوانان به دلیل سابقه ی سالها فشار و تبعیض حکومت مرکزی ، به اوج خود رسیده بود و اگر به مدد رهبری معقول و نیرومند توجیه نمی شد ، خطرناک و مسأله ساز بود . همه ی اینها از جمله عواملی بودند که قاضی محمد آن مرد آرام و متین و موقر را ، خواه ناخواه به صحنه ی یکی از سخت ترین و پرماجرانه ترین دوره های تاریخ ایران و کردستان کشانید و در رأس مسائل آن سامان قرار داد . در کردستان به واقع اشغال شده توسط ارتش سرخ ، حرکت های ناسیونالیستی از هر گوشه و کنار به چشم می خورد و از طرف دیگر ناامنی منطقه و احتمال هجوم عشایر به شهرها روزافزون بود ؛ البته روسها نیز بی میل نبودند که با استفاده از همین نقطه ضعف ، توجیهی برای حضور خود بیابند و امنیت زیر سایه ی ارتش سرخ را به مردم ارزانی بخشند . قاضی محمد در اینجا دست به ادامی زد که به موجب آن تا پایان کارش - با وجود همه ی بی نظمی ها و ناامنی ها - حریم مردم کردستان آشوب زده بیش از هر جای دیگر ، محترم نگه داشته شد و از تعرض مصون ماند . وی با استفاده از سابقه ی دوستی و آشناییش با برخی از سران مقتدر ایلات و عشایر حفاظت از دو شهر مهاباد و بوکان را به ایشان واگذاشت و به این ترتیب نیروهایی را که بالقوه بزرگترین خطر برای امنیت و آسایش مردم بودند ، به بهترین نحو لا دادن شخصیت و مسئولیت به آنان ایشان را به پاسداران بالفعل ، حریم همان مردم تبدیل کرد . تشکیل « جمعیت ژ _ ک » (« ژ » و « ک » دو حرف اول کلمات « ژپاننده وه ی کوردستان » هستند که به معنی تجدید و احیای حیات کردستان می باشد .) در شهریور ماه 1321 ه . ش از

وقایع	مهم	این	سالهاست
-------	-----	-----	---------

اعضای اولیه ی این جمعیت ، بیشتر ملی گرای گُرد بودند که با حفظ معتقدات دینی و تأسی گرفتن از شعائر اسلامی ، برای اجرای عدالت و رفع محرومیت از قوم گُرد می کوشیدند ؛ که برای پیوستن به آن پیش از هر چیز می بایست غسل کرده و در اثبات وفاداری خود به قرآن سوگند بخورند . هر چند قاضی محمد هرگز به عضویت در این جمع در نیامد ، اما همواره آن را تأیید و حمایت می

کرد ؛ زیرا از نظر وی یکی از نقاط قوت ژ _ کاف ، توجیه و یکسو کردن نیروهایی بود که اگر پراکنده می ماندند ، احتمال حرکات ناسیونالیستی فردی و غالباً افراطی از سوی آنان بسیار بود . در عمل نیز همانطور شد و قاضی به خوبی از عهده ی نظارت و هدایت این جمعیت پر انرژی و در حال تزايد برآمد

تلاشهای سیاسی و فرهنگی روسها در آذربایجان و کردستان ، همزمان با حضور ارتش سرخ ، در جهت دستیابی به نفت شمال ، الحاق بخشی از خاک ایران به شوروی و بسط و توسعه ی کمونیسم در آنجا ادامه داشت ، از جمله این برنامه ها دوبار دعوت از شخصیت های سرشناس کُرد در فاصله ی سالهای 1320 و 1324 ه . ش برای سفر به باکو بود . هر چند در ترکیب این دو هیأت تفاوتی اساسی دیده می شد ؛ اما هر دو با مطمخ نظر باقرف ، توجه دادن مهمانان کُرد ، خصوصاً قاضی محمد _ که هر دو بار سرپرستی هیأت را به عهده داشت _ به این موضوع بود که ؛ روسها علاقه دارند که کردستان به آذربایجان بزرگ نزدیکتر باشد . آنها در واقع کردستان را مانند آذربایجان جز برای خود نمی خواستند و جز به چشم یک کالا به مردم و خاک آن نمی نگریستند ؛ اما متأسفانه زمانی قاضی و یارانش این را دریافتند که بسیار دیر شده بود . در هر حال ، قاضی محمد و هیأت همراهش ، نتایج سفر دوم به باکو را امیدوار کننده توصیف کردند . از نتایج مهم این سفر ، تشکیل حزب دمکرات کردستان به پیشنهاد باقروف ، و ادغام جمعیت « ژ _ کاف » در آن حزب بود ، که با این کار تشکیلات حزب صورت علنی گرفت و برای قبول مسئولیتهای آینده آماده شد

سرانجام قاضی محمد پس از سری اقدامات سیاسی و ارسال نمایندگانی به تبریز و بحث با صاحب نظران روسی ، صبح روز دوم بهمن ماه سال 1324 ه . ق ، در میدان « جوار چرا » یا چهار چراغ مهاباد در حالی که جمعیت زیادی گرد آمده بودند ، جمهوری خود مختاری کردستان را اعلام کرد . روش قاضی در اداره ی امور ، مانند همیشه بر احترام به افکار عمومی و دادن ارزش و شخصیت به مردم استوار بود . و بنا بر آنچه ساکنان بومی و همچنین خارجیانی که آن زمان از مهاباد دیدن کرده اند ، نقل می کنند ، هیچ گونه نظام پلیسی و اعمال فشاری از سوی حکومت ، شبیه آنچه که

در تبریز جریان داشت ، در مهاباد به چشم نمی خورد . پلیس مخفی که جزء لاینفک و از ارکان استخوان بندی حکومت آذربایجان بود ، در مهاباد وجود نداشت ، سروان آرشی روزولت ، معاون وابسته ی نظامی آمریکا در تهران ، که در پاییز 1325 از مهاباد دیدن کرده است ، تعجب و حیرت خود را از وضعیت حاکم در آنجا پنهان نکرده و همان جا به قاضی محمد اظهار می دارد که شکل حکومت و فضای آکنده از محبت و احترام و اعتمادی که در کردستان حاکم است ، به هیچ وجه قابل مقایسه با نظام کمونیستی آذربایجان نیست و وی از این اختلاف بنیادین سخت در شگفت مانده بود . نکته ی قابل توجه دیگر در حکومت قاضی محمد ، نفوذ و دخالت به مراتب کمتر روسها در کردستان است . قاضی هیچ گاه در اعتقادات راسخ خود تردید نکرد و نسبت به ادای فرایض دینی خود در هر شرایطی ، هرگز تعلل نورزید . تا آنجا که در وسط یکی از جلسات بحث و گفتگو در باکو با حضور میر جعفر باقروف ، وی جلسه را برای ادای نماز مدتی ترک می کند . در مهاباد نیز هیچ رنگی از گجرایش حکومت به سوی کمونیسم به چشم نمی خورد . مالکیت افراد بر اموالشان محترم شمرده می شد و احترام به شعائر اسلامی در صدر مسائلی بود که قاضی و یارانش تعقیب می کردند . خود قاضی محمد عمامه ی سفیدش را غالباً بر سر داشت و حتی روز اعلام جمهوری خودمختار نیز با اینکه لباس نظامی به تن کرده بود ، آن را فرو نگذاشت . ویلیام ایگلتون در کتاب جمهوری مهاباد ، بارها تحت تأثیر شخصیت قاضی محمد قرار گرفته و وی ار ستوده است . در جایی می گوید : حقیقت این است که رد سایه ی عدالتخواهی قاضی محمد بود که هرگونه درستکاری و نیک اندیشی متجلی می شد . وی از خلق و خویی عالی بهره مند بود و هرگز از قدرت و نفوذ خود سوء استفاده نکرد . به هر جهت ، عمر جمهوری خودمختار کردستان چندان نباید ؛ زیرا معادلات سیاسی و اقتصادی در جهتی پیش می رفت که بار دیگر حکومت شاه ایران ثبات و استواری گذشته را بیابد و بتواند جنبش های آزادیخواهانه و ضد استعماری را سرکوب کند . سفر قوام السلطنه ، نخست وزیر ایران به شوروی و عقد وامضای قرارداد معروف سه ماده ای با وزیر خارجه ی شوروی ، مقدمات خروج ارتش سرخ از شمال غرب ایران را فراهم کرد، پس از یک

سال و اندی ارتش سرخ با فرمان مسکو ، سریعا به تخلیه ی اراضی اشغال شده پرداخت و علاوه بر کردستان ، حکومت دست پرورده ی خود در آذربایجان را به امید امتیاز استخراج نفت شمال ، رها کرد و به شاه سپرد .

در این شرایط سخت و پر مخاطره ، قاضی محمد چه کرد ؟ وی در مهاباد ماند و حتی تمام تلاش خود را به کار بست تا هر چه زودتر و پیش از آنکه آشوبهای داخلی حاصل از دلسردی برخی ایلات و عشایر نسبت به اوضاع آینده ، جدی و خطرناک شود ، ارتش به اوضاع را بگیرد .

جعفر پیشه وری رهبر فرقه ی آذربایجان ، پیش از آنکه به شوروی بگریزد ، با قاضی محمد تماس گرفت و وی را از تصمیم خود مطلع ساخت و پیشنهاد کرد که قاضی هم هر چه زودتر از معرکه دور شود . قاضی محمد قاطعانه پیشنهاد وی را رد کرد و پاسخ داد : من در میان مردم و ملت خواهم ماند . در مهاباد به دعوت مسئولین حزب دمکرات ، جمعی از سران گرد آمدند و در مورد چگونگی فرارشان به مشورت نشستند . این عده پس از آنکه اتفاق نظر یافتند که دیگر جای ماندن نیست ، غروب روز بیست و سوم آذر ماه در منزل قاضی اجتماع کردند و با اصرار از او خواستند که همراهشان باشد . او از تصمیم آنها حمایت کرد و اجازه داد که هرچه لازم دارند با خود ببرند ؛ اما گفت : من با شما نمی آیم و مردم را تنها نمی گذارم ، زیرا حکومت مرکزی به زودی با خشم و کینه باز خواهد گشت و اگر مرا نیابد ، آنرا بر سر مردم خواهد ریخت ؛ اما اگر من باشم با مردم کاری نخواهد داشت . به علاوه اگر بمانم می توانم ترتیبی دهم که مردم شهرها از تعرض برخی عشایر فرصت طلب نیز مصون بمانند . من سوگند خورده ام که در سخت ترین شرایط در کنار مردم بمانم و تا جایی که در توان دارم از آنان حمایت کنم . امروز برای مردم از سخت ترین روزها و برای من از بزرگترین آزمونهاست .

بلاخره با پادرمیانی ها و دخالت های قاضی و هشدارهای مکرر به سران ارتش که در صورت هر گونه سوء قصد و هتک حرمت مردم بوسیله ی ارتش بازرانی ها وارد معرکه خواهند شد ، در روز

بیست و ششم آذر 1325 ارتش بدون هیچ خونریزی و برخوردی وارد مهاباد شد و کنترل شهر را به

دست

گرفت

در این موقعیت مُلا مصطفی بارزانی با شتاب خود را به مهاباد رساند و از قاضی خواست ، اکنون که ارتش امنیت مردم را ضمانت کرده است ، موافقت کند تا او را از مهلکه برهاند و تضمین کرد که خود شخصاً وی را به مرز عراق برساند . اما پس از بحث های زیاد ، قاضی با همان صلابت همیشگی خود پاسخ منفی داد و حاضر نشد به نجات خود بیاندیشد .

ارزش اقدامات حکیمانه ی قاضی زمانی بیشتر روشن می شود ، که نظری بر وضعیت آذربایجان هنگام ورود ارتش به آنجا بیاندازیم ؛ نظامیان پیش از ورود به شهر ، سه روز در دهکده ای به نام « باسمنج » از حوالی تبریز ، اتراق کردند و دست اشرار و مأموران مخفی و غارتگران را باز گذاشتند تا با شهر و شهروندان هر چه خواستند، بکنند . در مدت این سه روز تبریز را حمامی از خون فراگرفت . بسیاری از مردان را کشتند و به زنان تجاوز کردند و اموال مردم را به غارت بردند و خانه ها را به آتش کشیدند . و هنگامی که ارتش وارد شهر شد ، به تکمیل جنایات پرداخت . باری ، قاضی محمد با ماندنش ، از طرفی بهانه ای به دست ارتش نداد و از طرف دیگر با درایت و هوشیاری خاص خود و به مدد وجود بارزانیان ، تا لحظه ی آخر سرلشکر همایونی را در حالت خوف و رجا باقی گذاشت و کاری کرد که او و دیگر فرماندهان هیچ گاه به خود اجازه ی توهین به مردم را ندادند و حتی چند روز پس از ورود ارتش به شهر مهاباد و تغییر اوضاع ، قاضی محمد همچنان در دفتر کار خود حاضر می شد .

با گذشت زمان و پس از آنکه منطقه بطور کامل در کنترل قوای نظامی در آمد ، دستور بازداشت قاضی محمد از مرکز رسید و به نحوی محترمانه او را در ساختمان ستاد ارتش زندانی کردند . و در طول این بازداشت _ که چند ماه طول کشید _ خانواده ی قاضی می توانستند با وی ملاقات کنند و مأموران رفتار زننده ای از خود بروز نمی دادند . در اواخر دیماه سال 1325 ه . ش محاکمه ی قاضی محمد و عموزاده اش محمد حسین سیف قاضی در یک دادگاہ نظامی آغاز شد . به اصرار دادستان سرهنگ فیروزی ، برادر قاضی محمد

یعنی ابوالقاسم صدر قاضی نیز _ که در تهران مشغول مذاکره با قوام بود _ به مهاباد احضار گردید و دادگاه در واقع برای محاکمه ی هر سه تن به کار خود ادامه داد .
به دلیل غیر علنی بودن دادگاه ، اطلاع دقیقی از چگونگی محاکمات و دفاعیات در دست نیست (انشاءالله بزودی اسرار محاکمه ی قاضی را هم در سایت خواهیم گذاشت) . همانقدر می دانیم که پس از سه شبانه روز شور و مشورت دادگاه در روز دوم بهمن ماه سال 1325 ، با صدور حکم اعدام برای هر سه نفر به کار خود پایان داد ؛ اما بررسی مجدد و صدور رأی نهایی ، کلیه ی پرونده ها به تهران انتقال داده شد . در این فاصله قوام _ نخست وزیر وقت _ با سفارت شوروی در تماس بود و در واقع برای اعدام قاضی محمد و یارانش از آن دولت کسب اجازه می کرد . از طرف دیگر تأخیر در پاسخ نهایی تهران ، سرلشکر همایونی را نگران کرد ، لذا او به سرهنگ فیروزی مأموریت داد تا هر چه سریعتر به تهران رفته ، کسب خیر کند و علت تردید و تأخیر مرکز را جویا شود . در آنجا متوجه شد که کل پرونده و رأی نهائی دادگاه نزد نخست وزیر است و باید مدتی صبر کنند و شتاب جایز نیست .

سرانجام روسها آخرین نقاب را از روی خود برداشتند و به درخواست قوام پاسخ مثبت دادند و به این ترتیب دست نظامیان برای انجام کار دلخواهشان باز گذاشته شد ؛ اما در عین حال به آنها اعلام شد که لازم است دادگاه دیگری تحت عنوان فرجام تشکیل دهند و محاکمه ها را تجدید کنند . در یکی از اولین روزهای فروردین اسل 1326 ه . ش اتوبوسی که حامل جمعی از افسران ارشد بود ، از تبریز به جانب مهاباد حرکت کرد . این افراد مطابق دستور رسیده از مرکز ، مأموریت داشتند که قاضی محمد ، ابوالقاسم صدر قاضی و محمد حسین سیف قاضی را در یک دادگاه نظامی تجدید محاکمه کنند . هر چند از حکمی که باید صادر می کردند اطلاع داشتند . ایشان با رسیدن به مهاباد کار خود را شروع کردند و همواره با مرکز در تماس بودند و آنچه ستاد ارتش به ایشان دیکته می کرد انجام می دادند . با تمام اینها دفاعیات قاضی محمد چنان حکایت از ایمان ثبات و شهادت او داشته است که حتی افسران مأمور محاکمه اش تحت تأثیر قرار گرفته اند . وی پیش از هر چیز عدم صلاحیت دادگاه را گوشزد می کند و سپس توضیح می دهد که با وجود

امکانات فراوانی که برای فرار داشته است و با علم به اینکه اگر بماند اعدام خواهد شد ، اما مانده و مرگ با افتخار در کنار ملت و در خاک وطنش را بر فرار ترجیح داده است ، چون مرگ چیزی نیست که وی را به فرار وادارند .

قاضی محمد در پاسخ به بخشی از کیفرخواست که او را متهم به آشوبگری ، تجزیه طلبی و خیانت کرده بود ، چنین می گوید : در شرایطی که بیگانگان در هر نقطه از خاک ایران و حتی در تهران هر طور می خواستند تصمیم می گرفتند و هر چه می خواستند بر سر مردم می آوردند ، کدام عقل سلیم کار ما را که برقراری امنیت و حفظ جان و مال و آبروی مردم و رفع آشوب و بقرادر کشی بود ، محکوم می کند ؟ با مراجعه با آمار در خواهید یافت که شمار تلفات مردم و نظامیان ، موارد ارتکاب مردم به جرم و جنایت و حتی دست اندازی بیگانگان اشغالگر ، در این بخش از کردستان به مراتب از هر جای دیگر ایران و منجمله تهران کمتر بوده است . شما با استناد به کدام مدارک ما را تجزیه طلب می نامید ؟ مطلوب ما کردستانی است آباد و آزاد به عنوان بخشی از ایران آباد و آزاد .

محاكمه به پایان رسید و دادگاه فرمایشی نتیجه ی کار خود را به تهران گزارش داد . پانزده ساعت بعد دستور مرکز مبنی بر اجرای بلادرنگ اعدام دریافت شد . در نخستین ساعات بامداد روز یازدهم فروردین سال 1326 ه . ش حکم صادره به اطلاع قاضی محمد رسید . وی با متانت چند جمله ای را به عنوان وصیت نوشت و ضمن آن از ورثه ی خود خواست که از محل اموالش مدرسه ای بسازند و در وصیت نامه ای جداگانه که برای ملت کُرد نگاشت ، ایشان را به اتحاد و همدلی فرا خواند . سپس اجازه خواست تا وضو بگیرد و نماز بگذارد . پس از آن در حالی که دو افسر او را همراهی می کردند ، آرام و مطمئن و مثل همیشه با صلابت و آرامشی مؤمنانه ، بر سر دار رفت و تاج پر ارج شهادت بر سر نهاد . سحر گاه آن روز هنگامی که مردم از خواب دوشینه برخاستند ، میدان « چوار چرا » را در حالی دیدند که سه جنازه را در آغوش خود گرفته بود .

منبع : روحانی _ بابا مردوخ ، تاریخ مشاهیر کرد (جلد سوّم) ، انتشارات سروش چاپ دوّم 1382

ایشان هم از این منابع بهره گرفته اند :

1 - جمهوری کردستان ، نوشته ی ویلیام ایگلتون جونیر ، ترجمه ی سید محمدصمدی

2 - کورد له سه ده ی 19و20 ، نوشته ی کریس کوچیرا ، ترجمه ی محمد ربانی

3 - قیام افسران خراسان ، نوشته ی ابوالحسن تفرشیان

4 - روزنامه ی مرد امروز ، سال پنجم ، شماره 107

5 - کُرد و کردستان ، نوشته ی واسیلی نیکیتین ، ترجمه ی محمد قاضی

6 - چیشتی مجبور ، زندگینامه ی استاد عبدالرحمن شرفکندی « هه ژار » به قلم خودش .